

# مسافرت کشتی «بیگل»

## تدارک سفر

تاریک و اندوهبار اسیر شده‌ام که تصور نمی‌کنم حالت کسی، وخیتر از وضع فعلی من باشد.»

### (داروین خاطرات روزانه ۳۰ دسامبر ۱۸۳۱)

«داروین مرد بسیار حساسی است. او در کار بسیار محکم و سخت دوستی شاداب است. من به نوبه خود هرگز مردی از نوع غیر دریایی ندیده‌ام که مانند داروین به این زودی و خوبی، خود را با زندگی در کشتی وفق دهد. برای تشریح تعادل و سازگاری خوب او، دلیلی بهتر از این ندارم که بگویم: در این جا همه به او احترام می‌گذارند و او را گرمی می‌دارند. (...))»

### (از نامه کاپیتان «فیتزروی» به کاپیتان «بیوفورت»، ۵ مارس ۱۸۳۲)

## عبور از خط

«ما از خط استوا عبور کردیم و من مجبور شدم عمل نامطلوبی را متحمل شوم: ریش مرا تراشیدند! حدود ساعت ۹ صبح، تمامی «تازه کارها» را— که یک گروه سی و دوفره را تشکیل می‌دادیم— زیر عرشه بردند در بچه‌ها را بسته بودند و ما در تاریکی بودیم. هوا خیلی گرم بود. در آن حالت، چهار نگهبان «نپتون» به سوی ما آمدند و ما را یکایک به روی عرشه انتقال دادند. من نخستین کسی بودم که روی عرشه برده شدم و توانستم بدون دردسر، از دست آنها در بروم. با این حال، وضع نامساعدی داشتم. پیش از بالا رفتن، یکی از نگهبانان چشمهای مرا بسته بود. آنها، در حالی که اطراف من با سطل آب می‌ریختند، مرا به آنجا بردند. پس از آن، مرا روی یک تخته که از روی آن حتی می‌شد مرا به داخل آب انداخت، قرار دادند. دهان مرا با ماده‌ای شبیه سقر آغشته کردند و از آن ماده به صورتم هم چسباندند. پس از اندکی، آن ماده را با یک آهن زخم‌کنند. سپس با صدای سوت، مرا بطور وارونه در آب انداختند. در آنجا دو مرد مرا گرفتند و وادار کردند که در آب غوطه بخورم. به زحمت خود را از دست آنها رهایی دادم. زیاد ناراضی نبودم. اما آنها را دیگر، اکثراً شانس کمتری آوردند. معلوم نیست چه ماده وحشتناکی در دهان آنها ریختند و چگونه صورتشان را رنگ کردند. تمام کشتی تبدیل به یک حمام بزرگ شده بود و آب در همه جای آن جاری بود. همه آنها را که در کشتی بودند، خیس شده بودند. کاپیتان هم چنین وضعی داشت.»

### (داروین، خاطرات روزانه ۱۷ فوریه ۱۸۳۲)

## کاپیتان

در مورد کاپیتان، با جسارت می‌گویم که مرد بسیار جالبی است و می‌توانم اطمینان بدهم که او شخصیت فوق‌العاده‌ای دارد. پیش از آشنایی با او، هرگز مردی را ندیده بودم که قابلیتش مرا به یاد «نابلئون» و یا «نلسون» بیندازد. نمی‌گویم که او با هوش است، بلکه اطمینان دارم اعتقاد وی بر این است که هیچ چیز آنقدر بزرگ و بالا نیست. تأثیر گذارش بر روی دیگران، کنجکاوای انسان را کاملاً بر می‌انگیزد. تا زمانی که او را نشاخسته‌ایم، چگونگی واکنش کارمندان و زبردستان نسبت به تویخ و تشویق، بر ایمان قابل درک نیست. عدالت و بی‌طرفی بی‌ظن و صداقت، همراه با صفات دیگری که خود وی از آنها به عنوان «غرور و حساسیت» یاد می‌کند، شخصیت عجیبی را به وجود آورده است. من حساسیت او را احساس کرده‌ام. ولی وقتی پای غرور در میان باشد، نمی‌تواند از کینه‌ورزی دوری جوید، او در خاموشی غرق می‌شود. همراهی با وی دردناک است. تمرکز ذهنی فوق‌العاده‌ای دارد و رویهمرفته صاحب مجموعه‌ای عجیبی از خصوصیات اخلاقی است که من هرگز در کسی سراغ نداشته‌ام.»

### (داروین، نامه به خواهرش کارولین، تاریخ ۲۵ آوریل ۱۸۳۲)

«روز یازدهم سپتامبر ۱۸۳۱ به همراه «فیتزروی» در «پلیموت» بازدید

سریمی از کشتی «بیگل» به عمل آوردم. از بیست و چهارم اکتبر، در «پلیموت» سکنی گزیدم و تا روز بیست و هفتم دسامبر، یعنی همان روزی که کشتی «بیگل» سواحل انگلستان را به قصد دور دنیا ترک کرد، در آنجا اقامت داشتم. (... علی‌رغم تمام کوششهایی که به خرج می‌دادم، این دو ماه اقامت در «پلیموت»، از غمگین‌ترین روزهای زندگی من به حساب می‌آید. اندوه این که باید خانواده‌ام را مدتی چنین طولانی ترک کنم، کاملاً بر وجودم مستولی بود. زمان برایم اندوهناک‌تر از آن بود که بتوانم بازگو کنم. بعلاوه، از ناراحتی قلب‌رنج می‌بردم، پیش قلب داشتم و همانند بیشتر جوانان ناآگاه— به ویژه اگر آشنایی ناکافی و مبهمی از دانش پزشکی داشته باشند— تصور می‌کردم که به بیماری قلبی دچار شده‌ام. اما برای معاینه به هیچ پزشکی مراجعه نکردم. زیرا گمان می‌کردم در صورت معاینه، مرا از این سفر باز خواهند داشت. من تصمیم داشتم خود را به دست سرنوشت بسپارم.»

## (داروین شرح حال، به قلم خود او)

## عزیمت

پس از آن که طوفان وحشتناکی که از سمت جنوب غربی برخاسته بود، دوبار کشتی «بیگل» را از حرکت باز داشت؛ سرانجام روز بیست و هفتم دسامبر ۱۸۳۱، این کشتی شاهنشاهی که دارای ده توپ بود، تحت فرماندهی کاپیتان «فیتزروی» افسر نیروی دریایی سلطنتی، بندر «دوونپورت» را ترک کرد. مأموریت کشتی، تکمیل پژوهشهایی درباره سواحل «پاتاگونی» و «سرزمین آتش» بود که از سال ۱۸۲۶ الی ۱۸۳۰، تحت فرماندهی کاپیتان «کینگ» جریان داشت. تهیه نقشه سواحل شیلی، پرو و چند جزیره اقیانوس آرام و اقدام به چند بررسی کرومومتریک در خصوص گردش دور جهان، از مأموریت‌های دیگر این کشتی بود.»

## (داروین سفر به دور دنیا)

## دریا ندیده‌ها

کسانی که فقط بیست و چهار ساعت بر روی دریا سفر می‌کنند، بهیچوجه حق ندارند از تأثیرات شدید دریا گرفتگی و نامطلوب بودن آن سخن بگویند! زیرا ناراحتی حقیقی ناشی از دریا گرفتگی، زمانی شروع می‌شود که انسان کاملاً از طولانی بودن سفر دریایی، فرسوده شده باشد و کوچکترین فعالیت او را از پای بیندازد. من در رختخواب خود دراز می‌کشیدم— این تنها کاری بود که حال مرا خوب می‌کرد— و جز انگورهای شما، هیچ چیز نمی‌توانستم بخورم. زیرا معده‌ام چیزی را قبول نمی‌کرد. ما روز چهارم ژانویه، در نزدیکی جزیره «مادیرا» بودیم، ولی دریا آشفته و طوفانی بود و در جزیره به اندازه‌ای باد می‌وزید که می‌ترسیدیم، نتوانیم به آنجا برویم. خوشبختانه مسیر باد عوض شد و ما از خطر جیتیم. بیماری من بیشتر از آن بود که بتوانم از دور به تماشای خشکی بایستم.»

## (نامه داروین به پدرش، ۸ فوریه ۱۸۳۲)

«در جنوب عرض جغرافیایی ۴۳ درجه، جنوب دماغه «فینیستر» و در حال عبور از خلیج معروف «بیسکای»، به نحو وحشتناکی آشفته و مریض حال هستم. پیش از اقدام به این سفر، بارها به خود می‌گفتم که ممکن است از این کار پشیمان بشوم: هرگز گمان نمی‌کردم با چنین حالتی روبرو شوم. امروز چنان در بنجه افکار

با این تفاوت که این مناظر واقعی هستند. هوا در اینجا روحپرور و ملایم است و انسان به اندازه‌ی خود را خوشبخت حس می‌کند. که دلش می‌خواهد به دور از هر چیز و هر کس، در این جهان تازه و با عظمت، زندگی کند.»

**(داروین، خاطرات روزانه، اول مارس ۱۸۳۲)**

به هنگام اقامت‌مان در برزیل، مجموعه‌ای از حشرات گرد آوردم. بررسی کلی و اهمیت ناشی از مطالعه مقایسه‌ای انواع مختلف آنها، می‌تواند برای حشره‌شناسان انگلیسی جالب باشد. حشراتی با چهار بال بزرگ و رنگهای زیبا، در این منطقه بیش از گونه‌های دیگر وجود دارد. در اینجا فقط از پروانه‌ها صحبت می‌کنم، زیرا به نظر می‌رسد کثرت بید، در اینجا بر عکس آنچه که پیش از این تصور می‌کردم، کمتر از مناطق معتدل باشد. رفتار پروانه «فرنیا» برای من عجیب است. این پروانه بسیار فراوان است و تقریباً بر روی تمام درختان پرتقال به چشم می‌خورد. با این که در ارتفاع بسیار زیادی پرواز می‌کند، اکثر اوقات بر روی ساقه درختان می‌نشیند و بعد از نشستن، سر خود را پایین نگاه داشته و بالهایش را به جای آن که مانند بیشتر پروانه‌ها بطور عمودی قرار دهد، در حالت افقی نگاه می‌دارد. بعلاوه، این تنها پروانه‌ی است که از پاهای خود برای دویدن استفاده می‌کند.

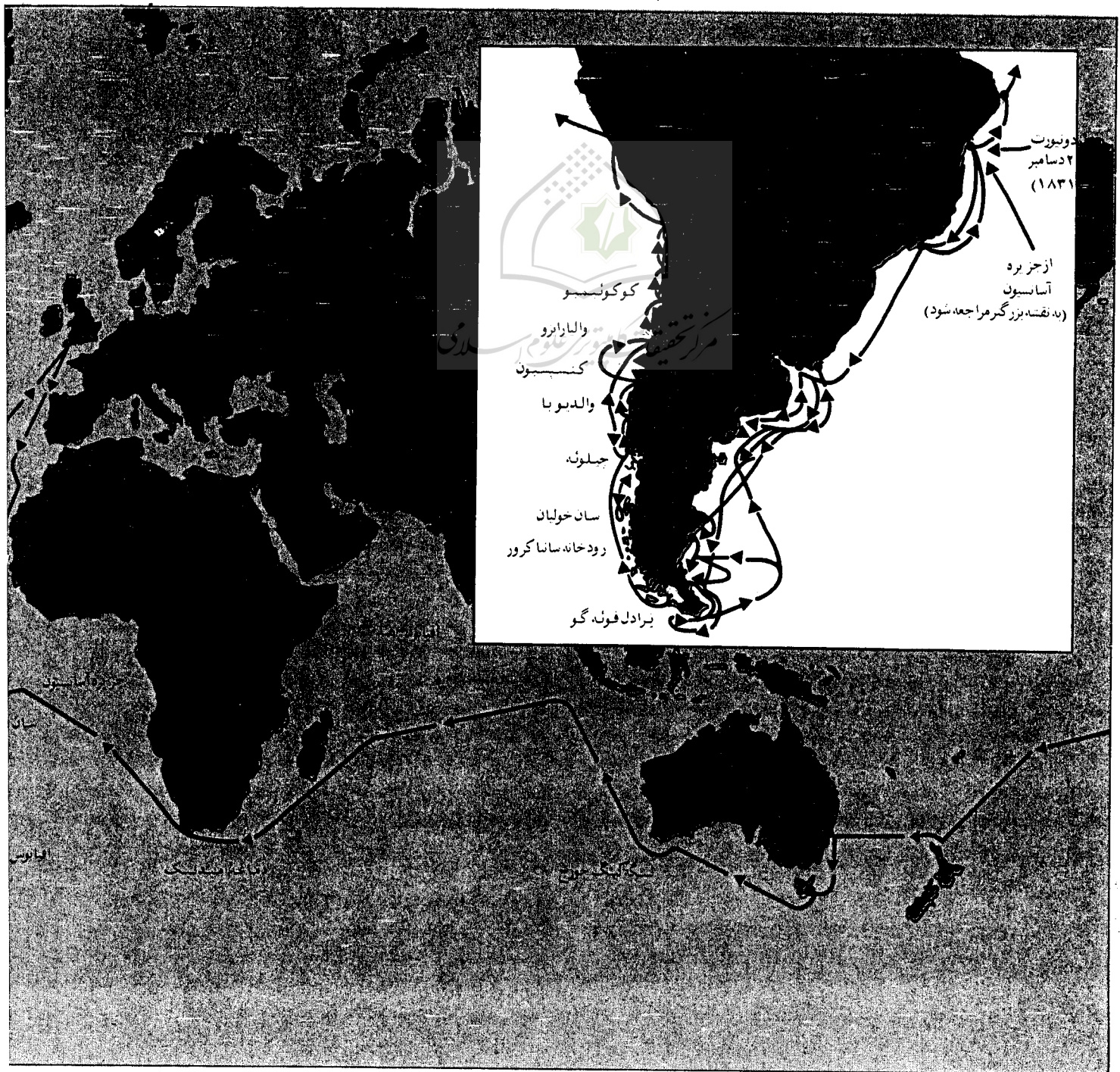
**(داروین، خاطرات روزانه، آوریل ۱۸۳۲)**

دیدار گذرایی که از مناظر نواحی حاره داشتم، اشتیاق مرا برای گشت بیشتر در این مناطق، چند برابر کرده است. بدون اغراق می‌گویم، کسی که تنها در شرایط آب و هوایی سردسیر زندگی کرده است، قادر نیست زیباییهای جهان را به آن صورتی

«آنچه در مناطق حاره بیش از هر چیز دیگر انسان را متعجب می‌سازد، شکل رستنیهای این نواحی است که کاملاً فوق‌الانتظار است. تنها در صورتی که زیبایی خاص ناشی از درخشش درختان این نواحی را که در اروپا ناشناخته است، از نظر دور نداریم، می‌توانیم شکل درختهای نارگیل را با مراجعه به تصاویر، مجسم کنیم. در این جا، درختان موز حالت گلخانه‌های ما را دارد، رنگ برگهای درختان تمبر و آکاسیا، انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما هیچ قلمی قادر نیست شکوه درختان پرتقال در این ناحیه را توصیف کند، زیرا درختان پرتقال این مناطق، به جای رنگ سبز، ته رنگ قرمزی دارند و شکل آنها بی‌اندازه زیبا است. دهکده‌های این مناطق را سبزی نوازشگر درختان نارگیل، یاپائو، موز و درختان پر از میوه، احاطه کرده است. هیچ توصیفی قادر نیست. حق این مناظر زیبا را ادا کند.»

**داروین، نامه به پدرش، ۲۶ فوریه ۱۸۳۲)**

«زیبایی و شکوه طبیعت همچنان ادامه دارد، از یک شگفتی، به شگفتی، دیگر می‌رسم. با دو نفر از کارآموزان نیروی دریایی، چند هزار متری در داخل منطقه گردش کردم. تپه‌ها با شیب ملایمی از دره‌ها جدا شده است و پشت سر این دره‌ها، تپه‌های باز هم زیباتری وجود دارد. من مقداری گل جمع کرده‌ام. رنگ این گلها به اندازه‌ای درخشان و زیباست که هر گلشناسی از دیدن آنها مجذوب خواهد شد. منظره منطقه برزیل، درست همان است که در افسانه‌های هزار و یک شب ترسیم شده است؛



که وجود دارد بشناسد.

در طول این دو ماه مسایل تاریخ طبیعی بیش از هر چیز دیگر ذهن مرا به خود مشغول داشته است و از آن لذت می برم. خوشبختانه شانس با من یار بود و توانستم سنگواره های استخوانی را ببینم. به نظر می رسد که بعضی از حیوانات دارای هیكل درشتی بوده اند. تقریباً مطمئن هستم که بعضی گونه های این حیوانات، هرگز شناخته نشده اند. اما اندیشیدن به مسئله - به خصوص به حیوانات خیلی قدیمی - نکته ای جالب و شوق انگیز است. من تکه هایی از استخوان یک حیوان عظیم الجثه پیدا کردم که به «مگاتریوم» نسبت داده می شود و تنها نمونه های موجود آن، در اروپا - مادرید - وجود دارد. (که از طریق بونیوس آیرس به آنجا آمده است). این کشف، تمام خستگیهایم را از بین برد. در مورد موجودات زنده هم شانس کمی نداشته ام. در ماه سپتامبر، چند شکار خوب داشتم و یک بزکوهی زیبا و یک گوزن ماده شکار کردم. هیچکدام از این شکارها به اندازه شکار شترمرغ که به همراه سربازان بومی انجام شد، برای من خوشایند نبود. این سربازان با انداختن یک تسمه چرمی و بستن پاهای شترمرغ، او را شکار می کنند. شکار زیبایی که هیچ زحمتی ندارد!

(داروین، نامه به خواهرش کارولین، ۲۴ اکتبر ۱۸۳۲)

### تیرادل فوئه گو (سرزمین آتش)

می خواهم اولین بازدید از سرزمین آتش را بیان کنم. اندکی از ظهر گذشته، از دماغه «سن دیگو» بالا رفتم و به تنگه «لومر» وارد شدیم. از نزدیک در طول ساحل

سرزمین آتش، به راهمان ادامه دادیم؛ با وجود این شیب آشفته و درهم سرزمین بد استقبال حکومتهای خود را از خلال ابرها نشان داد. بعد از ظهر همان روز، در خلیج «رئوسیت» لنگر انداختیم و استقبال شایسته ای از طرف ساکنان این سرزمین وحشی از ما به عمل آمد. گروهی از «فوئه گو» بی ها که قسمتی از آنها در لابلای جنگل از نظر پنهان می مانند، بر نوک صخره مشرف به دریا اجتماع کرده بودند. به هنگام عبور ما، به هوا می پریدند و لباسهای خود را تکان می دادند و زوزه های آهنگینی می کشیدند (...). بندر مانند سفره ای از آب بود که نیمی از آن توسط کوههای مدور احاطه شده بود. این کوهها که ارتفاع کمی دارند، از سنگهای رسی تشکیل یافته اند و تا کناره آب، جنگل انبوهی روی آنها را می پوشاند. با نگاه کوتاهی بر این منظره، کافی بود بفهمم که در اینجا، چیزهای کاملاً متفاوت نخواهم دید (...).

فردای آن روز، کاپیتان دسته ای از سربازان را به خشکی فرستاد، تا باب ارتباط با بومیان را بگشایند (...). طرف اصلی تماس ما پیرمردی بود که به نظر می رسید رئیس قبیله باشد. همراه وی سه جوان رشید، قوی و قدبلند بودند. زنها و کودکان را بر گردانده بودند. «فوئه گو» بی ها در مقایسه با نژاد بیچاره و قد کوتاه که در منطقه غربی ساکنند و به نظر می رسد که خویشی نزدیکی با «پاتاگونین» های معروف تنگه ماژلان دارند، تفاوت زیادی دارند. تنها پوشش آنها از پوست گواناکو درست شده است که پشمهای آن به طرف بیرون قرار دارد. آنها این پوشش را روی دوش خود می اندازند. از این رو، اندامشان بیشتر از آن که پوشیده باشد، لخت است. پوست آنها به رنگ قرمز مسی ولی کثیف است.

### (داروین، خاطرات روزانه، ۱۷ دسامبر ۱۸۳۲)

فردای آن روز، سعی کردم که به داخل منطقه راه پیدا کنم. سرزمین آتش را بطور خلاصه، می توان چنین توصیف کرد: ناحیه ای کوهستانی که قسمتی از آن در زیر آب قرار دارد. بطوری که در این سرزمین، تنگه های عمیق و خلیجهای وسیع، جایگزین دره ها شده است. جنگل وسیعی، از قله کوهها تا کناره آب، منطقه را پوشانده است و تنها ساحل غربی از این پوشش مستثنی است. درختها تا ارتفاع ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر قد کشیده اند. و کمربندی از منطقه ذغال خیز که پوشیده از گیاهان کوهستانی است، آنرا احاصه کرده است و به دنبال آن، مناطق برفهای دایمی است که بنا به گفته کاپیتان «کینک»، در تنگه ماژلان دامنه آن سه الی چهار هزار پا، پایین می آید. به زحمت می توان در تمام این منطقه، یک هکتار دشت پیدا کرد.

من تنها یک دشت کوچک نزدیک بندر «فامین» دیدم و دشت دیگری که اندکی از آن بزرگتر بود، در نزدیک خلیج «گوئری» قرار داشت. در این دو منطقه نیز مانند جاهای دیگر، پوشش ضخیمی از گیاهان باتلاقی زمین را پوشانده است. حتی در داخل جنگلها، زمین در زیر انبوه مواد گیاهی که به آرامی می پوسد و بطور دایم با آب مخلوط می شود، قرار دارد. این کوهها که یکی پس از دیگری سر برافراشته و دره های عمیقی را در دل خود جای داده است، چه شکوه و عظمتی دارد! جنگل انبوه و ناریکی که نفوذناپذیر است، کوهها و دره ها را می پوشاند. در چنین شرایط اقلیمی که طوفانها بی وقفه و پشت سر هم با باران و تگرگ و برف، ادامه دارد، فضا از هر نقطه دیگر تاریکتر به نظر می رسد. وقتی از تنگه ماژلان به سوی جنوب نگاه می کنیم، راههای آبی متعددی را که در دل زمین و کوهها فرو می رود، مشاهده می کنیم. رنگ آنها چنان به تیرگی می زند که گویی به سویی خارج از جهان، جریان دارند.

### (داروین، خاطرات روزانه، ۱۷ دسامبر ۱۸۳۲)

## کوههای آند

مناطق «آند» کاملاً با آنچه انتظار داشتم، تفاوت دارد. مرز پایینی برف، به شکل خطوط افقی است و از فاصله قله های هم اندازه سلسله جبال، موازی با همین خطوط به نظر می رسد. در فواصل طولانی این قله ها نشانی از یک آتشفشان خاموش و یا فعال، وجود دارد. سلسله جبال «آند» شبیه دیوار عظیمی است که در بعضی از جاهای آن، قله ها به شکل یک برج سربلند می کنند. این دیوار به طرز زیبایی منطقه را احاطه کرده است.

### (داروین، خاطرات، ۱۷ اوت ۱۸۳۴)

دامنه شرقی «کوردییرا» بیشتر از دامنه های دیگر آن به سوی اقیانوس آرام، خمیدگی دارد. به عبارت دیگر، شیب کوهها از طرف دشتهای تندتر از شیب این کوهها به سوی مناطق شیلی است. دریایی از ابرهای زیبای سفید رنگ، زیر پاهایمان گسترده است و مانع از آن است که دشت در معرض دید ما قرار گیرد. در میان این بختی مشکل از ابر فرو می رویم و حتی در پایان روز هم نمی توانیم از میان آن



بیرون بیاییم. حدود ظهر، به «لوس آرنالس» می‌رسیم و چون در آنجا چمنزاری وجود دارد، می‌توانیم با جمع کردن همیشه، آتش درست کنیم. تصمیم می‌گیریم تا فردا صبح، در همان جا اطراق کنیم. تقریباً به مرز فوقانی جنگلها رسیده‌ایم و حدوداً در ارتفاع ۷ الی ۸ هزار پایی قرار داریم.

رستنیهای دره‌های شرقی کوهها با آنچه در دره‌های منطقه شیلی موجود است، تفاوت چشمگیر دارد و این موضوع مرا به تعجب می‌اندازد. زیرا شرایط اقلیمی و طبیعت خاک، در هر دو جا تقریباً یکسان و تفاوت طول جغرافیایی این دو ناحیه، ناچیز است. همین موضوع در خصوص چهارپایان و در مقیاس کمتر در مورد پرندگان و حشرات نیز صادق است. برای مثال، می‌توانم از موش یاد کنم. در کناره‌های اقیانوس اطلس، سیزده نوع موش پیدا کردم. در صورتی که در اقیانوس آرام تنها با پنج نوع از آن برخورد داشته‌ام. هیچکدام از این گونه‌ها شباهتی به هم ندارند. با وجود این، باید انواعی را که معمولاً و یا بطور تصادفی در قسمتهای فوقانی کوهستان رفت و آمد می‌کنند و پرندگانی را که در قسمت جنوب تا تنگه ماژلان زندگی می‌کنند، از این قاعده مستثنی کرد. این امر بطور کامل با تاریخ زمین‌شناسی کوههای «آند» مطابقت دارد. از زمان به وجود آمدن نژادهای کنونی حیوانات، این کوهها پیوسته به صورت مانع عبور ناپذیری در برابر آنها قرار داشته است. اگر این فرض را داشته باشیم که همین گونه‌ها در دو محل و مکان متفاوت به وجود آمده‌اند، نباید انتظار تشابه کامل بین موجودات دو طرف رشته کوههای «آند» و سواحل اقیانوس را داشته باشیم و به هر حال، باید گونه‌هایی را که توانسته‌اند از مانع صخره‌ها و آب شور عبور کنند، از این قاعده مستثنی کرد.

(داروین، روایت، ۲۳ مارس ۱۸۳۵)

۱- «این مثال، با قوانینی که نخستین بار از طرف «لیل» درباره تغییرات زمین‌شناسی در توزیع جغرافیایی حیوانات مطرح شده ارتباط پیدا می‌کند. روشن است که استدلالها بر مبنای اصل تغییر ناپذیری انواع موجودات استوار است. تفاوتها موجود میان گونه‌های مختلف موجودات این دو منطقه را می‌توان از طریق تغییرات حاصل در طول قرن‌ها، به نحو دیگری تشریح کرد.

## زنان لیما

صحبت مسافران در لیما، بر سر دو موضوع است: زنان «پاتادا» و یا به عبارتی زنان پوشیده در زیر شال روسری، و میوه‌ای که آنرا «چیلیمویا» می‌نامند. من به نوبه خود زنان مذکور را زیبا و آن میوه را بسیار لذیذ تشخیص دادم. زنان «پاتادا» در حالی که در پوشش تنگ خود پیچیده‌اند، مجبورند که در راه رفتن، قدمهای کوچکی بردارند و این طرز راه رفتن با نمودی که جورابهایی بسیار سفید ساقه بلند و پاهای ظریفشان دارد، جاذبه خاصی به آنها می‌بخشد. این زنها پوشش ابریشمین سیاهی دارند که به دور کمر می‌پیچند و دنباله آنرا روی سر می‌کشند. این پوشش را با یک دست طوری جلوی صورت می‌گیرند که تنها یک چشمشان دیده می‌شود. اما همین یک چشم فوق العاده سیاه و درخشان، کششی گریز ناپذیر دارد و به آسانی قادر است انسان را اسیر احساسات کند.

این زنان، جلوه‌های گوناگونی دارند. اولین باری که من آنها را دیدم، حس کردم در محفل پر جاذبه‌یی از الهه‌های بیشمار و یا آفریده‌های دوست داشتنی دیگری، وارد شده‌ام. بدون شک، سحر این زیبایی از آنچه در بناها و کلیساهای شهر لیما وجود دارد؛ فزونتر است.

در مورد میوه «چیلیمویا» باید بگویم که بسیار لذیذ است و توصیف طعم لذیذ آن، مانند توصیف رنگ خاص برای آدمهای کور، بسیار مشکل است این میوه مانند موز مغزی نیست و یا مانند سیب میوه رایجی به حساب نمی‌آید و مثل پرتقال و هلو هم عطش را فرو نمی‌نشانند. تنها می‌توانم بگویم که این میوه، درشت و بسیار لذیذ است.

## جزایر گالاپاگوس

تاریخ طبیعی این جزایر فوق العاده عجیب است و جا دارد که با دقت زیاد مورد مطالعه قرار گیرد. بسیاری از گیاهان و جانوران این جزایر، بومی است و هیچ جای دیگر نمی‌توان نمونه آنرا پیدا کرد. حتی میان ساکنان این جزایر مختلف هم، تفاوتهایی به چشم می‌خورد. اما علیرغم دوری این مجمع‌الجزایر از قاره آمریکا و فاصله ۵۰۰ الی ۶۰۰ هزار مایلی اقیانوس که آنها را از خاک اصلی قاره جدا می‌کند، درجه‌ای از خویشاوندی کم و بیش مشخص میان موجودات آنها و جانوران سایر نقاط قاره آمریکا وجود دارد. در کلامی مختصر، این مجمع‌الجزایر دنیای دیگری است که می‌توان آنرا سیاره‌ای از آمریکا به شمار آورد که ساکنین چندی از قاره مادر، در آن

گرد آمده‌اند و خصوصیات کلی جانداران محلی نیز از همان قاره به این جزایر انتقال پیدا کرده است. همچنین، با توجه به وسعت کم این جزایر شمار موجودات بومی که در آن وجود دارد، شگفت‌انگیز است.

با دیدن تپه‌هایی که بر روی آنها شکافهای آتشفشانی و یا حتی مرزبستر مواد مذاب بطور کامل مشخص است، این تصور پیش می‌آید که در یکی از دورانهای زمین‌شناسی اخیر، این جزایر در زیر اقیانوس قرار داشته است. چنین است که در زمان و در فضا، خود را رودر روی رمزآمیزترین رازها، یعنی نخستین پیدایی موجودات جدید بر روی زمین می‌یابیم.

(داروین، خاطرات، ۸ اکتبر ۱۸۳۵)

من حیوانات، گیاهان، حشرات و خزندگان جزیره را با دقت طبقه‌بندی کرده‌ام. چنانچه بر مبنای یک مطالعه تطبیقی، بر کل این نکته اندیشیده شود که موجودات زنده جزیره به کدام منطقه و یا «مرکز آفرینش» بستگی دارند، به نتایج بسیار جالبی خواهیم رسید. (....)

(داروین، خاطرات، ۲۷-۲۲ سپتامبر ۱۸۳۵)

وقتی که یافته‌هایم را طبقه‌بندی کنم، اسپانیاییها می‌توانند از روی شکل اندام، مجموع ابعاد و یا نسبتهای مربوط، بدانند که فلان لاک‌پشت از آن کدام جزیره است. زمانی که این جزایر نزدیک به هم را می‌بینم که طبیعت کم و بیش متفاوتی دارند، جایگاه یکسانی را در طبیعت اشغال می‌کنند، تعداد کمی از حیوانات در آنها زندگی می‌کند و بیشتر منزلگاه پرندگان است، این تردید را پیدا می‌کنم که چیزی جز گوناگونی و تنوع گونه‌های مختلف موجودات زنده، وجود ندارد. تنها مورد مشابهی که در این خصوص می‌شناسم، تفاوت کاملاً مشهودی است که میان رو باه‌های شبیه به گرگ جزیره «فالكلند» شرقی و غربی وجود دارد. اگر این مشاهدات مبتنی بر پایه‌های بنیادی باشد، مجموعه جانداران مجمع‌الجزایر را باید بطور اساسی مورد مطالعه قرار داد. زیرا مواردی از این قبیل، تغییرناپذیری گونه‌های مختلف جانداران را مورد تردید قرار می‌دهد.

(داروین، یادداشت‌های پرندشناسی)

تصویری زیبا از «کزاد مارتنس» که به مدت ۹ ماه نقاش رسمی کشتی «بیگل» بود. این تصویر منظره بندر «دزیر» را در روز ۲۵ دسامبر سال ۱۸۳۳، زمانی که سرنشینان کشتی به منظور گذراندن یک روز استراحت، ورزش و سرگرمی در آن پیاده شده‌اند، نشان می‌دهد. طرف چپ و قسمت جلوی عکس. گروهی از ملوانان را می‌بینیم که سرگرم بازی «گرگ آویزان» هستند. در این بازی، یکی از بازیکنان به عنوان گرگ انتخاب، و در حالی که نگه‌گچی در دست دارد، او را با سر از یک سه پایه آویزان می‌کنند. باز یکنگان دیگر او را با دستمالهاشان می‌زنند و گرگ بازی سعی می‌کند با حرکات خود آنها را با گچی که در دست دارد، علامتگذاری کند. هر کسی را که او بتواند با گچ مشخص کند، به جای او و به عنوان گرگ از سه پایه آویزان می‌کنند. در قسمت عقب تصویر، کشتی‌های «بیگل» و «ادواتور» را می‌بینیم که لنگر انداخته است. حروف . که درست راست قسمت بالای تصویر به چشم می‌خورد، حاکی از آن است که کاپیتان «روبرت فیترزوی» صحت تصویر را تأیید کرده است. یادداشت پایین تصویر، دستخط کاپیتان است که با مداد نوشته و در آنجا چنین می‌خوانیم: «کشتی بزرگ بیگل باید اندکی عقب‌تر و دکل آن خمیده‌تر کشیده می‌شد». این یادداشت نشان می‌دهد که فیترزوی کاملاً از تصویر کشتی بیگل راضی نبوده است.

خویش مبارزه کنم. اما تمام فکر مرا، محبت شما پر کرده است و هیچ ملاحظه‌ای مرا از این احساس باز نمی‌دارد.

(داروین، نامه به خواهرش سوزان، ۲۸ ژانویه ۱۸۳۶)

### بازگشت به خانه

روزی و یکم اوت سال ۱۸۳۶، برای دومین بار در بندر «پروتو پرایا» در مجمع‌الجزایر دماغه سبز، لنگر می‌اندازیم. از آنجا به جزایر آزور می‌رویم و شش روز توقف می‌کنیم. روز دوم اکتبر، به سواحل انگلستان می‌رسیم و من در «فلاموت»، پس از قریب پنج سال که در کشتی «بیگل» بودم، این سفینه کوچک و دوست‌داشتنی را ترک می‌کنم.

(داروین، خاطرات)

مسافرت با کشتی بیگل بزرگترین حادثه زندگی من بود و سیر زندگی آینده من در این کشتی تعیین شد (...). همیشه اعتقاد دارم که نخستین پایه‌های پرورش واقعی ذهن من در این سفر گذاشته شد. من در این سفر، به رشته‌های متعدد تاریخ طبیعی علاقمند شدم و استعداد بررسی و مشاهده‌ام، پروبال پیدا کرد. اگر چه آنها، باز هم به رشد بیشتری نیاز دارند (...).

حالا می‌فهمم که چگونه عشق به علم، به تدریج هر ذوق دیگری را در من تحت الشعاع خود قرار داد. در طول دو سال اول، علاقه قدیمی من به شکار بطور کامل پایدار بود و من کلیه پرندگان و حیوانات مجموعه‌های خویش را خودم صید می‌کردم. ولی به تدریج تفنگ را ترک کردم و سرانجام، آنرا به خدمتکارم دادم؛ زیرا شکار به کار من آسیب می‌رساند، به خصوص جلوی مطالعه مرا در زمینه ساختمانهای زمین‌شناسی می‌گرفت. آخر سر متوجه شدم که بطور ناآگاه و بدون آن که خود متوجه باشم، ذوق مشاهده و استدلال، جایگزین عشق به ورزش شده است. گویی غریز نخستین بر برها جای خود را به ذوق و علاقه انسان متمدن داده است.

(داروین، شرح حال به قلم خود وی)

مردان تاهیتی درشت‌اندام و خوش‌برازنده‌اند، شانه‌های پهنی دارند و به پهلوانان واقعی می‌مانند. نمی‌دانم چه کسی به این نکته اشاره کرده است که اروپائیان به سهولت به دیدن رنگین‌پوستان عادت می‌کنند و پس از آن، پوست رنگین را به اندازه پوست سفید خود، خوشایند و طبیعی می‌یابند. یک مرد سفیدپوست که همراه با یک مرد تاهیتی آب‌تنی می‌کند، به گیاه بادقت و مواظبت سفیدشده‌ای، در کنار یک گیاه سبزی تیره می‌ماند که خود و وحشی، در دشتی روئیده باشد. تقریباً تمامی مردان این محل خالکوبی شده‌اند و این خالکوبیها کاملاً با پیش‌های بدن آنان هماهنگی دارد و حالت زیبایی را به وجود می‌آورد.

(داروین، خاطرات، ۱۵ نوامبر ۱۸۳۵)

### سیدنی

روز دوازدهم این ماه به «سیدنی» رسیدیم. هنگام ورود به بندر، انسان با دیدن شهر به این بزرگی، این تعداد آسیابهای بادی، استحکامات، خانه‌های بزرگ ساخته شده از سنگ، سفید و ویلاهای قشنگ، به تعجب می‌افتد (...).

از سیدنی به «هبارت‌اون» می‌آیم و از آنجا به تنگه «ژرژشاه» و سپس با استرالیا خداحافظی می‌کنیم. با توجه به مناطقی که باید بعد از «هبارت‌اون» ببینیم، گمان نمی‌کنم پیش از ماه سپتامبر، به انگلستان برگردیم. اما خدا را شکر که کاپیتان هم مانند من، غم وطن دارد و تردید ندارم که این غم روز به روز بیشتر خواهد شد. او مرتب کار می‌کند تا بتواند گزارش کار خود را برای انتشار آماده کند (...).

از تنگه «ژرژشاه»، از طریق دماغه امیدنیک، به «سنت هلن» و جزیره «موریس» می‌رویم و به سبب نامساعد بودن فصل، از رفتن به دماغه سبز خودداری می‌کنیم. از آنجا، به جزایر «آزور» و سرانجام به انگلستان خواهیم رفت. من همیشه با شادی فراوانی به این مرحله آخر سفر می‌اندیشم و سعی می‌کنم با یادآوری کلیه ضرب‌المثلهایی که انسان را به صبر و کنترل احساس فرا می‌خواند، با این وضع روحی

